

پیش از ظهر بود که محمد وارد اتاق شد. مثل همیشه طلبکار مهتاب بود. هفت سال از ازدواج‌شان گذشته بود و هنوز صاحب فرزندی نشده بودند. دیگر دکتري نبود که به‌سراغش نرفته باشند. قابله‌های قدیمی هم «بیاتو»، «چل گیاه»، «تنزو» و «مازو»، «پادزهر شکار»، «خلوای»، «تخم شربتی»، و «زعران» و «عسل» به‌خورد مهتاب داده بودند، اما دوا و درمان‌های خانگی هم کارساز نبود و همچنان در حسرت داشتنِ فرزند می‌سوختند.

محمد، خسته و کوفته از سر کار بنّایی می‌آمد و خستگی‌هایش را بر سرِ زنتش خالی می‌کرد. روزهایی که به دکه می‌رفت و صاحب‌کاری پیدا نمی‌شد که محمد را برای کار به سر ساختمان‌سازی ببرد، تا نزدیکی‌های چاشت می‌ایستاد و ناامید به‌خانه برمی‌گشت. بخت از مهتاب برگشته بود زیرا غر و لند محمد تا یک طرف شروع می‌شد و از طرف دیگر با آن فقری که گریبانگیرشان شده بود، نمی‌دانست برای ظهر چه خوراکی آماده کند تا شوهرش کمی آسوده‌اش بگذارد.

محمد لباس کارگری‌اش را بیرون آورد و گفت: «مهتاب! برای ظهر چه داریم بخوریم؟»

مهتاب سرش را پایین انداخت و چیزی نگفت. محمد دوباره پرسید: «گفتم برای ظهر چه درست کرده‌ای؟»

مهتاب گفت: «چیزی که در خانه نداشتمیم تا برای ناهار غذایی درست کنم.»

محمد باد چشمان ورقلمبیده‌اش به‌مهتاب حمله‌ور شد و گفت: «از روزی که تو در خانه‌ی من پا گذاشته‌ای، شانس و اقبال از من برگشته است.

نه کار درست و حسابی برای من پیدا می‌شود و نه تو یک اولاد برایم می‌آوری. یک روز می‌روم سرِ کار و ده روز هر چه سرِ که می‌ایستم، کسی مرا نمی‌زَد.»

مهتاب با ترس و لرز گفت: «من چه گناهی کرده‌ام؟!»

محمد گفت: «کناه تو همین بس که قدمات شوم است.»

مهتاب گفت: «می‌گویی من چه کار کنم، کار و بار که دست من نیست، اولاد هم هر چه خدا بخواهد، روزگار را چه دیدی؟ شاید خداوند تقضی کرد و بچه‌دار شدم.»

محمد گفت: «تو دیگر بچه‌دار نمی‌شوی. اگر زن دیگری داشتم، در عرض این هفت سال، لاقول سه تا فرزند برایم آورده بود.»

مهتاب غمگینانه گفت: «اگر صلاح در این است، برو یک زن دیگر بگیر!»

محمد گفت: «لازم به گفتن تو نیست. اگر پول داشتمت که تا حالا سه تا زن گرفته بودم، من حتی نمی‌توانم اجاره‌ی همین خانه را سر موعد بپردازم. الان چهار ماه است که اجاره ندادهایم. مُشت الیاس همین دیروز گفت اگر تا سر برج بدهی‌ات را صاف نکردی، اتاق را تخلیه کن که لازم دارم.»

\*\*\*

جَر و بَحْ محمد تازگی نداشت. هر وقت که

بی‌کار می‌شد، خانه پُر از همین مسایل بود.

مهتاب درمانده و مستأصل، روزی حالت تهوع پیدا کرد. به‌خانه‌ی مادرش رفت. مادر، دستی بر شکم مهتاب کشید. نور شسادی در چشمانش تاللاو زد. لبخندش را محو نکرد و به‌مهتاب گفت: «مبارک است! مبارک! تو صاحبِ اولاد شدی‌ای!»

مهتاب ناباورانه مادرش را می‌نگریست. دریچه‌ی دنیا به‌رویش باز شده بود و خود خبر نداشت. چشمان معصوم‌اش را بلبخندِ مادر گره زده بود. بین امید و یأس از مادرش پرسید: «از کجا می‌دانی؟ شاید فرزندی در کار نباشد!؟»

مادر گفت: «آن قدر خُم و چِم روزگار را گذرانده‌ام که دیگر همه چیز دستگیرم می‌شود.»

به‌خانه رفت. قدم‌هایی که برمی‌داشت همراه با نشاط و سرور بود. محمد هنوز نیامده بود. نمی‌دانست این موضوع را با شوهرش در میان بگذارد یا صبر کند تا کاملاً مطمئن شود. بیش از هر روز به‌نظافت و تمیز کردن خانه پرداخت. با تکه‌گوشت نذری که برای‌شان آورده بودند، برای ظهر ناهار خوبی درست کرد. بوی آب‌گوشت و کَلَم، فضایی خانه را پُر کرده بود که محمد وارد شد. از عصبانیتِ هر روزهاش کاسته شد. دست و صورتش را شست و بر سر سفره نشست. مهتاب با خود کلنجار می‌رفت که خبر خوشحالی بچه‌دار شدن‌شان را به‌محمد بگوید یا نه؟ کمی اندیشه کرد و با خود گفت: «شاید بچه نباشد؟ آن وقت محمد بد از بدتر می‌کند. ما که تا حالا صبر کرده‌ایم، چند ماهی دیگر هم تحمل می‌کنیم.»

محمد نیم ساعتی دراز کشید و دوباره بر سر کارش رفت. حالت تهوع مهتاب هم‌چنان با او بود. تازگی‌ها وبار هم به‌سراغ‌اش آمده بود. وقتی مادرش فهمید که مهتاب وبار هم می‌کند، خیالش از هر جهت راحت شد که دخترش فرزندی در شکم دارد.

بچه‌ی در شکم روز به روز بزرگ‌تر می‌شد. مهتاب دل به‌درباری زد و قضیه را به‌محمد گفت. گویی تمام دنیا را برای محمد به‌ارمغان آورده بودند. مهربانی و ملامت محمد، جای توپ و تَنگَرهایش را اشغال کرده بود. محمد دیگر آن محمد سابق نبود.

روزها از پی هم می‌گذشتند. مهتاب با به‌ماه شده بود. مادرش هر روز به‌خانه‌اش می‌آمد و در کارهای خانه به‌او کمک می‌کرد. محمد به‌سر کار رفته بود. درد زایمان به‌سراغ مهتاب آمد. بی‌تابی می‌کرد. مادر حامی‌اش بود و دردهای مهتاب را به‌جان می‌خريد. مهتاب پشتِ سر هم می‌گفت: «نه مُردَم! نه مُردَم!»

مادر می‌گفت: «غصه نخور! خدا کریم است.» مهتاب ناگهان جیج بلندی کشید و فارغ شد. مادر، بچه را گرفت. تمیزش کرد و در قنداق پیچید. مهتاب همچنان بی‌تاب بود. مادر، بچه را در جلو چشم نیمه باز مهتاب گرفت. آهی از ته دل کشید و چشمانش را بست. گویی بار دنیا را بر زمین گذاشته بود. در خیالات خود محمد را می‌دید که آمده و بچه را بغل گرفته و او را می‌بوسد.

## روزنه

● چهارشنبه ۲۵ آذر ۱۳۹۴ ۴ ربیع‌الاول ۱۴۳۷ Dec 16, 2015
● سال بیست و یکم شماره ۵۶۴۴

# ماهِرُخْ

برای کودک چهارساله اصفهانی

محمدرضا آل ابراهیم



از زیبایی نوزادش شگفت‌زده شده بود. بلند بلند می‌گفت: «ای گل من! خوشگل من! خوش‌امدی، زیبای من! خوش‌امدی! گل‌رُخ من! ماه‌رُخ من!» مهتاب با دیدن این صحنه، خیالش راحت شد که محمد زن دیگری نخواهد گرفت. او همصدا با محمد برای خودش زمزمه می‌کرد: «ماه‌رُخ من! ماه‌رُخ من!»

مادر که جسته و گریخته صدای مهتاب به‌گوشش خورد، گفت: «خدا را شکر که دخترم به‌هوش آمد.»

مهتاب چشم‌هایش را که باز کرد، محمد نبود. از مادرش پرسید: «محمد کجاست؟» مادر گفت: «محمد که سرِ کار است و هنوز نیامده.»

مهتاب گفت: «چرا! چرا! آمده. مگر نه الان بچه را بغل گرفته بود و می‌بوسید و می‌گفت ماه‌رُخ من! ماه‌رُخ من!» مادر گفت: «انشاءالله که می‌آید و بچه را هم در آغوش می‌گیرد.»

ولی نیامد. ظهر شد و نیامد. با خود گفتند: «حتماً صاحب کار او را برای ناهار نگه داشته است.»

ماه‌رُخ گریه می‌کرد. مادر، بچه را بغل گرفته بود و در اتاق قدم می‌زد تا بلکه ساکت شود. اما بچه دست بردار نبود. در میان‌های‌های بچه دَر کوچه را زدند. مادر، بچه را در کنار مادرش گذاشت تا به دَر حیاط برود. ولی زن همسایه زودتر رفت و در را باز کرد. مردی پشتِ در بود. سخنانش به‌گوش نمی‌رسید. زنِ همسایه با تائی جلو آمد. مادر گفت:

محمد از آن روز به بعد خانه‌نشین شد. بچه

روز به روز بزرگ‌تر می‌شد و محمد در حسرتِ یک زندگی خوبی می‌سوخت و چون آهن در کوره گداخته می‌شد.

هیچ راه درآمدی نداشتند. راه به‌جایی نمی‌بردند. تا یک روز زن همسایه گفت: «زنی را در کوچه دیدم که سراغ یک زن خوب جوان و پاکدامنی می‌گشت تا پرستاری پیره‌زنی را به‌عهده بگیرد. خوب فکرهایت را بکن. اگر برایت مقدور است، برو آن‌جا. صبح تا ظهر کارهایش را انجام بده. پول خوبی هم می‌دهد.»

مهتاب گفت: «باید از شوهرم اجازه بگیرم. از مادر هم بی‌رسم بینم می‌تواند صبح تا ظهر به‌خانه‌ی ما بیاید و از ماه‌رُخ مواظبت کند؟»

زن همسایه گفت: «بسار خُب! اگر راضی شندی، به من خبری بده!»

وارد اتاق که شد، محمد گفت: «زنِ همسایه چه کاری داشت؟»

مهتاب جریان را تعریف کرد. محمد سری تکان داد و گفت: «مگر چاره‌ی دیگری داریم؟! اگر صلاح می‌دانی، برو! بین جای مطمئنی هست؟ بپرس ببینم آیا مردی در خانه دارند یا نه؟»

مهتاب باز در عین حال دو دل بود که آیا برود یا نه؟ چند روزی گذشت. راه دیگری نبود. به‌نزد زن همسایه رفت و گفت: «اگر زحمتی نیست تا برویم به‌خانه‌ی آن پیره‌زن بلکه مظنه‌ای دست‌مان بیاید.»

زن همسایه چادر و چاق‌چور کرد و با مهتاب هم‌راه شد. به‌خانه‌ی پیره‌زن رفتند. یکی از خانه‌های آعیانی. مردی در منزل نداشتند. دختر جوانی در خانه‌اش کار می‌کرده که حالا شوهردار شده و دیگر موفق به‌آمدن نیست. قرار شد که از فردا صبح بیاید و کارهای پیره‌زن را انجام بدهد. نهاری برای او ببزد و مقداری هم با خود به‌خانه ببرد.

مهتاب در خانه‌ی پیره‌زن به‌کار پرستاری از وی مشغول شد. چهار سال تمام کارش شده بود همین. مادر مهتاب هم از کودک‌اش نگاه‌داری می‌کرد.

ماه‌رُخ چهار ساله شده بود و برای خودش بازی می‌کرد. مادر بزرگ بر سر حوضِ خانه‌ی قدیمی ظرف می‌شست. ماه‌رُخ همین که از اتاق بیرون آمد، پسر همسایه که کفتر باز بود، سنگی به طرف کبوترهایش پرتاب کرد. سنگ به لبه‌ی گلدسته خورد و کمانه کرد و یک راست به شیشه‌ی دَرِ اتاق محمد خورد. شیشه شکست و تراشه‌هایش صورت ماه‌رُخ را بُريد. خون سرازیر شد. محمد

که نمی‌توانست کاری بکند، مادر بزرگ با دستمالِ سرش، صورت بچه را بست. با سرعت از کوچه گذشت. بچه‌بغل وارد بیمارستان شد. پرستاران اتفاقاً آمدند و گفتند: «تا ما بچه را بخیه می‌نیم، برو از حسابداری رسید بگیر و بیا.»

بچه در تب و تاب بود. مادر جلو حسابداری به‌اتمساف افتاده بود. کسی را برای کمک

کردن نیافت. روی گدایی هم نداشت. به‌حسابدار بیمارستان گفت: «تنه قربات بشوم، این بچه‌ی عزیز ذردانه است. رحمی بکن!»

حسابدار گفت: «مادر! کاری از من ساخته نیست. باید پولی باشد تا من به‌حساب بریزم و رسیدش را به‌تو بدهم.»

افراد پشتِ سر را یکی یکی زد می‌کرد. پیره‌زن همچنان در التماس بود. لحظات به‌تلخی می‌گذشت. گویی قلبش در زیر کوهی سنگین گرفتار شده بود. زمان به‌کندی می‌گذشت.

هر لحظه برای پیره‌زن، قرنی بود.

مهتاب بی‌خبر از همه‌جا به سر و وضع پیره‌زن متمول می‌پرداخت. بچه‌ی همسایه بدو بدو رفت

و مهتاب را خبردار کرد. وقتی که به بیمارستان رسید با صورتِ خون‌آلودِ فرزندش روبه‌رو شد. شکاف‌های زخم را بخیه زده بودند. پرستاری در حال تمیز کردن خون‌های روی صورت بچه بود. در همین زمان مادر هم آمد. سرپرستار گفت:

«مادر، رسید حسابداری را بده به‌من!»

مادر با چشمی گریان گفت: «رسیدی به‌من نداد.»

سرپرستار پرسید: «چرا؟!»

مادر گفت: «هر چه التماس کردم چون پول نداشتم، گفت نمی‌شود.»

سرپرستار گفت: «حسابدار ما حق دارد. او که نمی‌تواند بدون پرداختِ پول، از کامپیوتر رسیدی پرینت کند.»

بچه آمده شده بود ولی رُخصت داده نمی‌شد. مادر و مهتاب به‌گریه افتادند. یک آدم پدربیمارزی

هم نبود که باریگر این طفل معصوم باشد.

عجز و لابه‌ها گویی کوچک‌ترین تأثیری بر سرپرستار نداشت. قطراتِ اشکی که از این سه نفر جاری بود، پسان قطره‌های باران خَمنه‌ای بود که در دل خشک و کویرصفتِ پرستار می‌چکید و او با ولئی تمام می‌بلید.

قلب سرپرستار که گویی سیمان خشکی بود که

با اشک‌های ماه‌رُخ و مادر و مادر بزرگ‌اش، قاطی شده بود، هر لحظه خشک و خشک، سفت و سفت‌تر می‌شد. ناگهان زبان گشود: «اگر پول ندهید، بخیه‌ها را می‌شکافیم.»

مهتاب بی‌هوش شد و مادر به‌پای سرپرستار افتاد. پایش را بوسید و گفت: «تو را به حضرتِ عباس ببخش!»

سرپرستار پایش را به‌عقب کشید. به پرستاران‌ش گفت: «بخیه‌ها را بکنید!»

یکی از پرستاران نزدیک آمد و به‌آهستگی گفت: «کار درستی نیست. بندگان خدا اگر پول داشتند که این همه التماس نمی‌کردند. اگر اجازه می‌دهید تا صرف‌نظر کنیم.»

سرپرستار گفت: «خیلی‌ها فقیرند ولی این‌طوری نیستند. بگذار تا آدم شوند.»

پرستاران دست به‌کار شدند و بخیه‌های صورتِ ماه‌رُخ را کشیدند. خونِ قُوران زد. مادر رو کرد

به سرپرستار و گفت: «سزات به‌تیغ برهنه‌ی ابوالفضل»

بچه را زیر بغل زدند و به‌خانه آمدند. کودک از درد صورتِ نالان بود و مهتاب و مادرش از دردِ درون.

**هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی**

**آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی**
برابر رأی شماره ۱۰۰۲۳۷۰-۱۰۰۲۳۷۰-۱۳۹۳۶-۱۱۰-۰۵۰۲۳۷۰ مورخ ۱۳/۱۱/۹۴ هیأت سوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز ناحیه ۱ تصرفات مالکانه پلامعارض متقاضی امیرعلیرضا شیریاز کریم‌داد به شماره شناسنامه ۱۳۰۵ صادره از بیضا در شش‌دانگ یکباب خانه به مساحت ۱۳۷/۱۱ مترمربع پلاک ۲۱۷ فرعی از ۱۷۳۷ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ۱۷۳۷ اصلی واقع در بخش ۴ شیراز خریداری از مالک رسمی صمد خطاپوش محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراض داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراج قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۹/۱۰

تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۹/۲۵

۲/۲۱۸۳۳م الف

رئیس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه یک شیراز حسین گرگین

**هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی**

**آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی**
برابر رأی شماره ۱۰۰۲۳۷۱-۱۰۰۲۳۷۱-۱۳۹۴۰-۳۱۱۰-۰۵۰۲۳۷۱ مورخ ۹۴/۸/۱۹ هیأت اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز ناحیه ۱ تصرفات مالکانه پلامعارض متقاضی امیرعلیرضا شیریاز کریم‌داد به شماره شناسنامه ۳ صادره از مرودشت در شش‌دانگ یکباب خانه به مساحت ۲۲۰/۷۹ مترمربع پلاک ۳۹۰۲ فرعی از ۲۰۷۱ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ۵۴ فرعی از ۲۰۷۱ اصلی واقع در بخش ۴ شیراز خریداری از مالک رسمی حاجی آذرتین محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۹/۱۰

تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۹/۲۵

۲/۲۱۸۳۲م الف

رئیس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه یک شیراز حسین گرگین

**هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی**

**آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی**
برابر رأی شماره ۱۰۰۲۵۴۰-۱۰۰۲۵۴۰-۱۳۹۴۰-۳۱۱۰-۰۵۰۲۳۷۱ مورخ ۹۴/۷/۲۶ هیأت اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز ناحیه ۱ تصرفات مالکانه پلامعارض متقاضی شهبان محمد زارعی زنجیرانی فرزند محمد به شماره شناسنامه ۷ صادره از فیروزآباد در شش‌دانگ یکباب خانه به مساحت ۲۵۲ مترمربع پلاک ۷۳۴۴ فرعی از ۲۰۸۳ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ۲۰۸۳ اصلی واقع در بخش ۴ شیراز خریداری از مالک رسمی علیرضا دهقانی محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو مساه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراج قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۹/۱۰

تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۹/۲۵

۲/۲۱۸۳۱م الف

رئیس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه یک شیراز حسین گرگین

**هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی**

**آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی**
برابر رأی شماره ۱۰۰۲۹۶۵-۱۰۰۲۹۶۵-۱۳۹۳۶-۳۱۱۰-۰۵۰۲۹۶۵ هیأت اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک نی‌ریز تصرفات مالکانه پلامعارض متقاضی غلامرضا پسته خندان و غیره فرزند فضل‌اله به شماره شناسنامه ۲۵ صادره از نی‌ریز و عصمت پسته خندان فرزند ابراهیم به شماره شناسنامه ۱۶۹۹۱ صادره از نی‌ریز در یکباب خانه به مساحت ۲۵۰/۱۳ مترمربع پلاک ۲۴ فرعی از ۳۵۴۹ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ۲۵۴۹ اصلی قطعه ۴ واقع در نی‌ریز بخش ۲۲ فارس خریداری از مالک رسمی محمدقبر پسته خندون محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراج قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۹/۱۰

تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۹/۲۵

۲/۲۱۷۹۹م الف

رئیس اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان نی‌ریز مصطفی علیخانی

**هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی**

**آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی**
برابر رأی شماره ۱۰۰۲۹۹۳۱-۱۰۰۲۹۹۳۱-۱۳۹۴۰-۳۱۱۰-۰۵۰۲۹۹۳۱ مورخ ۹۴/۸/۱۰ هیأت سوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز ناحیه ۱ تصرفات مالکانه پلامعارض متقاضی مرتضی کارگر فرزند پداله به شماره شناسنامه ۱۴۱۵ صادره از شیراز در شش‌دانگ یکباب خانه به مساحت ۱۳۷/۵۴ اصلی پلاک ۱۳۱۳ فرعی از ۲۱۴۴ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ۲۱۴۴ اصلی واقع در بخش ۴ شیراز خریداری از مالک رسمی محمدرحیم خرمزاد محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراج قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۹/۱۰

تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۹/۲۵

۲/۲۱۸۳۴م الف

رئیس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه یک شیراز حسین گرگین

**هیأت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی**

**آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی**
برابر رأی شماره ۱۰۰۲۹۷۱۴-۱۰۰۲۹۷۱۴-۱۳۹۴۰-۳۱۱۰-۰۵۰۲۹۷۱۴ هیأت اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک نی‌ریز تصرفات مالکانه پلامعارض متقاضی عباس آب دارنده فرزند جعفر به شماره شناسنامه ۲ صادره از نی‌ریز در یکباب خانه به مساحت ۱۴۲/۲۹ مترمربع پلاک ۲۱ فرعی از ۱۸۳۳ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ۱۳ فرعی از ۱۸۳۳ اصلی قطعه ۴ واقع در نی‌ریز بخش ۲۲ فارس خریداری از مالک رسمی شیرین هاشم‌زاده محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراج قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۹/۱۰

تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۹/۲۵

۲/۲۱۷۹۷م الف

رئیس اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان نی‌ریز مصطفی علیخانی